

«شعبان جعفری» قهرمانی برای اوباش «شاهنشاهی»

در روزهای پایانی سال ۱۳۸۰ بدعوت "هماسرشار" روزنامه نگار، عده‌ای از ایرانیان مقیم لس آنجلس در سالن یک کتاب فروشی در خیابان WEST WOOD گرد آمدند. این گردهمایی به بهانه چاپ کتاب جدید این روزنامه نگار دهه ۴۰ و ۵۰ ایران بنام "شعبان جعفری" بود. شاید نویسنده و شاید هم خود شعبان جعفری بر این تصور بودند که شرکت کنندگان در این گردهمایی از نقش آفرین و مصاحبه کننده با او قدرانی خواهند کرد، اما چنین نشد!

پیشگفتار کتاب "شعبان جعفری" بسیاری از آشنایان و حتی شنوندگان و خوانندگان حوادث منجر به کودتای ۲۸ مرداد را در حیرت فرو برد. در این پیشگفتار شعبان جعفری مردی توصیف شده است «سنتی، لوطی منش، قانع، شاکر داده‌ها و نداده‌ها، بلند طبع، تیزهوش، محتاط، محافظه کار، شوخ طبع، نکته سنج و یکی از اهالی آشنای جنوب شهر» (صفحه یازده کتاب) و «باستانی کاری از تبار مردسالاران جنوب شهر...» (صفحه دوازده)

این توصیف‌ها چنان است که گوئی تهیه کننده کتاب، که در لس آنجلس با چنین مردسالار شوخ طبع و لوطی منشی آشنا شده، با چند دهه عقب ماندگی افسوس می‌خورد چرا پیش از انقلاب ۵۷ سری به زورخانه او نزده‌است!

شاید خود شعبان جعفری هم در خواب نمی‌دید که روزگاری نه در ناف تهران، بلکه در ناف لس آنجلس برایش کتاب بنویسند، از باج‌گیری و اوباش پروری تبرئه و برایش بزرگداشت برپا کنند. این هم از همان **دستاوردهای فاجعه بار جمهوری اسلامی** و خیانت به انقلاب یک ملت است، که اجازه می‌دهد چماقداران کودتای ۲۸ مرداد، رو سفیدتر از چماقداران جمهوری اسلامی در برابر دوربین‌های تلویزیونی ظاهر شوند و با افتخار از آنچه در دهه ۳۰ کردند یاد کنند. وقتی حسین الله کرم، حاج بخشی، ده نمکی و دهها امثال آنها، با ادامه راه شعبان جعفری در جمهوری اسلامی بر صدر نشستند، شعبان جعفری چرا از آنچه که در دهه ۳۰ کرد و زیر سایه دولت کودتا درجه **سرتیپی افتخاری** از دربار شاهنشاهی گرفت شرمند باشد؟ اتفاقاً آن درسی که از انتشار کتاب خاطرات شعبان جعفری، معروف به "شعبان بی‌مخ" باید گرفت همین است: اینکه در جمهوری اسلامی روی امثال شعبان جعفری در اوباشگری و چماقداری در برابر امثال **کاوه اصفهان** و **الله کرم** و روی امثال **پرویز ثابتی** (معاون سیاسی ساواک شاهنشاهی) در برابر **سعید امامی** (معاون سیاسی فلاحیان) سفید شد. همچنان که **گروهان ساقی** رئیس زندان قزل‌قلعه در برابر **اسدالله لاجوردی**، رئیس وقت زندان اوین رو سفید شد. این فاجعه چنان است که برای امثال شعبان جعفری کتاب خاطرات و تجربیات منتشر می‌کنند! لات و قداره بندی که باید به جرم شرکت در کودتای ۲۸ مرداد محاکمه می‌شد، اما وقتی در جمهوری اسلامی طرح‌های کودتائی به تقلید

از کودتای ۲۸ مرداد یکی بعد از دیگری به اجرا گذاشته، وقتی به سبک شعبان جعفری به مطبوعات و دفاتر احزاب حمله می‌شود و به سبک دهه ۳۰ آدم می‌ریایند و می‌کشند، ترور می‌کند (حجاریان) و چاقو می‌زنند (حمله اخیر به محمدسلامتی دبیرکل مجاهدین انقلاب اسلامی)، از چنین محاکمه به حقی هم می‌توان سخن گفت؟

آنچه که در باره تلاش "هماسرشار" روزنامه نگار ایرانی یهودی تبار دوران پیش از انقلاب برای انتشار کتاب خاطرات شعبان جعفری و تبلیغ برای آخرین شاه ایران و تمجید از کودتای ۲۸ مرداد می‌توان نوشت آنست که: اگر سازمان‌های اطلاعاتی امریکا و انگلستان توانستند با هزینه‌ای سنگین (از نظر مالی) و با کمک نظامی‌ها، اوباش، لمپن‌ها و در برابر چشمان حیرت زده مردمی که نمی‌دانستند چه دارد بر سرشان می‌آید دولت دکتر محمد مصدق را سرنگون کنند، در شهر لس آنجلس با هزینه‌ای بسیار اندک می‌کوشند عاملین و کارگزاران آن کودتا را تطهیر کنند و این، صد البته متأثر از آن نقش مشابهی است که در داخل کشور پیش برده می‌شود. وقتی اسدالله لاجوردی قهرمان جمهوری اسلامی می‌شود و خیابانی را به نامش می‌کنند، طبیعی است که از شعبان بی‌مخ هم یک قهرمان شاهنشاهی بسازند. فردی که در سال‌های بعد از کودتای ۲۸ مرداد، اغلب، بدلیل بی‌سوادی و تقرب به دربار شاهنشاهی سوژه انواع لطیفه‌های ضد کودتائی-ضد درباری مردم ایران بوده‌است. این قهرمان شاهنشاهی لس آنجلس، همان فردی است که سوار بر جیب نظامی به خانه مصدق حمله برد و عکس‌های آن موجود است. این سرودی نیست که یاد مستانی در تهران داده می‌شود تا از کودتا علیه دولت منتخب مردم نترسند، چرا که بعداً تبدیل به قهرمان هم می‌شوند؟! در حالی که طی ۶ سال گذشته، بیش از هر زمان دیگری اصلاح طلبان، مبارزان، سیاسیون ملی و بویژه دهها میلیون مردم ایران نگران تکرار کودتای ۲۸ مرداد در ایران و سقوط خاتمی به شیوه سقوط دولت مصدق بوده‌اند و هستند، معنای قهرمان سازی از شعبان جعفری چه می‌تواند باشد جز همان "سرود یاد مستان دادن"؟

هماسرشار را از این رادیو به آن رادیو و از این استودیوم تلویزیونی به آن یکی استودیوم تلویزیونی که برای ایران برنامه پخش می‌کند می‌برند تا قهرمانی را به مردم ایران معرفی کند که عامل کودتای ۲۸ مرداد بود! پدرخوانده اوباش انصار و لباس شخصی‌ها!

کتاب شعبان جعفری بطور تصادفی در این وانفسای رویدادهای ایران و جهان و تهدیدهای پیاپی امریکا و تشویق‌های آشکار و پنهان اسرائیل برای حمله نظامی به کشور تهیه و چاپ شده‌است؟ شاید آقای **زیباکلام** همچنان معتقد به "توهم توطئه" باشد و در **توهم** "توهم توطئه" نیز تا لحظه وقوع رویدادها باقی بماند، اما این درک همگانی در ایران نیست! «جدال بر سر ۲۸ مرداد، برای تکرار ۲۸ مرداد از ویژگی‌های جنگ روانی لحظه کنونی است.» (تجربه ۲۸ مرداد ص ۱۶- زنده یاد جواشیر)

به نظر می‌رسد، برای رسیدن به آن هدفی که برای رسیدن به آن از شعبان بی‌مخ قهرمان ساخته‌اند، علاوه بر نویسنده کتاب شعبان جعفری، یک تیم کامل از نویسندگان به یاری این توطئه شتافته‌اند- از جمله دکتر **عباس میلانی** نویسنده کتاب "معمای هویدا"- تا در برابر جمهوری اسلامی و فجایع عظیمی که خائین به آرمان‌های انقلاب ۵۷ در این نظام مرتکب شدند، چهره‌ای بزرگ کرده از نظام شاهنشاهی و کارگزاران آن برای مردم ایران و نسل جوانی که از آنچه در دوران دو پهلوی گذشت بی‌اطلاع است به نمایش بگذارند. تلاش دکتر عباس

- همین حسین الله کرم رو شما نمی شناسین. من هم اونو و هم حاجی بخشی رو می شناسم. ۰۰۰» (صفحه ۳۳۷)

و در جای دیگری می گوید که «برو بچه های ما (منظور نوجوانان شعبان بی مخ است) حالا هم هستند، خیلی کمک به ما کردن، حالا من نمی تونم اسمشونو بیارم. ۰۰۰»

حسین الله کرم که شعبان جعفری خود می گوید که خانواده او را می شناسد، در ماجرای توطئه قتل عبدالله نوری در مشهد و تهران که هر دو نیمه کاره ماند و تنها به کتک خوردن عبدالله نوری و مهاجرانی در پایان یکی از نماز جمعه های تهران ختم شد نقش مستقیم داشت. ماجرای ربودن و به قتل رساندن روشنفکران، قتل فروهرها، ترور جباریان و همه حوادثی از این دست، مشابهت انکار ناپذیری با حوادث مشابهی دارد که در دهه ۳۰ و بدست امثال شعبان جعفری و با حمایت دربار شاهنشاهی (بویژه علیرضا پهلوی و اشرف پهلوی، بعنوان گردانندگان پشت صحنه حوادث) روی داد. حالا از کتاب خاطرات شعبان جعفری در باره قتل افشار طوس، رئیس شهربانی دکتر مصدق بخوانید:

«قضیه اینه که حسن خطیبی با این افشار طوس خیلی رفیق بود. اونوقت افشار طوس را دعوت می کند تو خونه اش. تیمسار بایندر و تیمسار منزله و تیمسار مزینی، یکی دوتا دیگه هم شخصی بودن که اونا حالا اسمشون در نظرم نیست. ۰۰۰ اینارو دعوت می کنه تو خونه. شب که میرن تو اون خونه، خدمت شما عرض کنم که نمی دونم چی به خورد این میدن، چیکارش میکنن، یا آمپولش می زنن که ۰۰۰»

س- گویا با اثر بی هوش می کنند.

ج- آره درست! (صفحه ۱۳۲)

امیرکچل (امیر رستمی) یکی از اوباش میدان شاه و نوجوه شعبان جعفری، به کمک مرشد آمده و داستان را اینگونه در کتاب ادامه می دهد: «۰۰۰ ما اینو بردیمش تو اون غار "تلو"، بستیمش به یه جا. بعد ما غذا درست می کردیم به اون نمی دادیم. ۰۰۰ احمد آشپز و بلوچ قرائی را میگیرن. افشار طوسم اون دم رودخانه یه گودال کنده بودن و همونجوری حالا زنده زنده یا مرده، خفه ش کرده بودن. یه سر طنابو این گرفته بود و یه سر طنابو اون، انداختش تو گودال، خاکم ریخته بودن، یه سنگم گذاشته بودن روش. ۰۰۰» (ص ۱۳۳ شعبان جعفری)

هماسرشار در مقدمه کتابش در باره خصائل شخصی که خود معترف به این جنایات است می نویسد: «ستنی، لوطی منش، قانع، شاکر داده ها و نداده ها، بلند طبع، تیزهوش، محتاط، محافظه کار، شوخ طبع، نکته سنج و یکی از اهالی آشنای جنوب شهر» و «باستانی کاری از تبار مردسالاران جنوب شهر. ۰۰۰» (صفحه یازده کتاب)

با روزنامه نگاران، با اعضای دولت مصدق، با توده ایها و با یک جنبش ملی و مردمی چنین کردند، و امروز به تقلید از تجربه امثال شعبان جعفری همان را تکرار می کنند.

تتلل دکتر مصدق برای کندن ریشه اندیشه کودتا، توطئه را به روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ وصل کرد. این همان تعللی است که نباید در جنبش کنونی تکرار شود.

زنده یاد جوانشیر در کتاب ۲۸ مرداد خود می نویسد: «صبح ۲۵ مرداد که خبر شکست کودتا منتشر شد، شاه از رامسر یک سره به سوی بغداد فرار کرد. مصدق امکان داشت که از فرار او جلوگیری کند و با قاطعیت ریشه کودتا را براندازد، اما از این کار امتناع کرد. ۰۰۰ ایرج داورپناه می نویسد: ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد سرتیپ سپه پور فرمانده نیروی هوایی به مصدق تلفن زد. ۰۰۰ (بقیه در ص ۲۵)

میلانی برای از چاپ خارج کردن کتاب "محمدرضا پهلوی" نیز بخشی از همین تلاش است.

«بچه ها بریم خانه صلح. ۰۰۰ یه عده ای فرار کردن. ۰ خلاصه، ما اونجا را زدیم به هم و بچه هام صندلی ها را شکستن. ۰۰۰ می خوندن: خانه صلح آتیش گرفت- جنده خونه آتیش گرفت»

اینها فرمایشان شعبان جعفری، در شرح یکی از حملات او و نوجوه هایش به دفتر حزب توده ایران است که خانم هماسرشار زحمت جمع آوری آنها را به خود داده است تا هیچ گوشه ای از تاریخ دوران پهلوی دوم پنهان از قهرمانی ها و قهرمانانی مانند شعبان بی مخ باقی نماند!

تفاوتی بین این کلمات گهربار شعبان جعفری با بیانات مشابه آن توسط امثال هادی غفاری، دهنمکی، لباس شخصی ها، انصار حزب الله، کاوه اصفهان، حاج بخشی و دیگرانی که در جمهوری اسلامی به دفا تر احزاب و روزنامه ها حمله کردند و دست به آدم ربائی و ترور زدند مشاهده می کنید؟

و باز از شاهد تاریخی ۲۸ مرداد و به نقل از کتاب خاطرات شعبان جعفری بخوانید: «۰۰۰ من فرمانده بودم، خودم دنبال روزنامه مردم بودم. ۰۰۰ خلاصه چیزاشون را ریختن و بهم زدن دیگه. ۰۰۰ گفتم پاشنه اون دکونو باید در بیارین. ۰۰۰ اونجا بچه ها همه را از بیخ و بن کندن و بردن، بعد همه داغون شدن و ما از اونجا رفتیم. البته پلیس و مولیس و بساط اینها بود ولی هیچکدام جلو نمی آمدن. ۰۰۰» (صفحه ۹۲، ۹۳ و ۹۵ شعبان جعفری)

قهرمان شاهنشاهی در مورد کریمپور شیرازی، روزنامه نگار جسور دهه ۳۰ می نویسد: «هیچی. ۰ اینم اونجا بود. اومدن به من گفتن و منم خودمو زدم به مریضی و رفتم تو بیمارستان. ۰ کریمپور رو آنجا دیدم و همونجا حسابش را رسیدم. ۰۰۰ آره حسابی حسابشو رسیدم بله. ۰۰۰ کسی نمی توانست جلو ما را بگیره. ۰۰۰ آخه باور کن خانم، اونموقع من هر کاری می خواستم تو تهران بکنم، می تونستم. خدمت شما عرض کنم که الان یادم نیست کجاس، اما اینو می دانم چیه، ما این توده ایها رو که می گرفتیم گاهی سراشونو می زدیم. ۰۰۰» (ص ۱۶۴-۱۳۶ و ۱۷۸ شعبان جعفری)

آنها که در ایران این اعترافات را از دهان شعبان جعفری و به قلم هماسرشار می خوانند و می شنوند (تلویزیون های لس آنجلسی که برای ایران برنامه پخش می کنند، در چند گفتگو با هما سرشار و پخش قسمت هایی از گفتگوهای طولانی وی با شعبان بی مخ این اظهارات و مشابه آن را شنیده و دیده اند) اولین صحنه هایی که در برابر دیدگان شان قرار می گیرد حمله لباس شخصی ها به خوابگاه دانشگاه، حمله به همایش سالانه دفتر تحکیم وحدت در خرم آباد و حمله انصار به تجمعات و مراسم ختم و جلسات سخنرانی هاست و با انزجار امروز و دیروز را با هم مقایسه می کنند.

حالا نمونه ای از یک سؤال و جواب را از مصاحبه روزنامه نگار دهه ۴۰-۵۰ با شعبان جعفری بخوانید:

س- اگر دو مرتبه اتفاق بیفتد همان کار را می کنید؟

ج- من طرفدار شاه بودم، الانشم هستم. ۰ (ص ۱۹۲ شعبان جعفری)

رابطه اوباش جمهوری اسلامی با شعبان بی مخ!

شعبان جعفری، یکی از معروف ترین قداره بندها و حامیان دربار در دوران آخرین شاه ایران، در همین مصاحبه و گفتگو از کسانی که در جمهوری اسلامی راه و روش او را ادامه می دهند، تلویحا با نیکی یاد کرده و در باره آشنائی خود با آنها می گوید:

(شعبان جعفری ۰۰۰ بقیه از ص ۱۰)

با صدای هیجان زده‌ای گفت: به قرار اطلاع شاه به اتفاق **ثریا** و **آتابای** و سرگرد **خاتم** از کلاردشت پرواز کرده‌است، چه دستور می‌فرمائید؟ هواپیما را مجبور به فرود کنیم یا در آسمان سرنگون کنیم، در این جا من ناظر راز سر به مهری بودم که بیست و پنج سال آن را در سنیه حفظ کرده‌ام ۰۰۰ وقتی حرف‌های سرتیپ **سپه‌پور** تمام شد و منتظر دستور دکتر **مصدق** بود، چند لحظه‌ای به سکوت گذشت ۰ دکتر مصدق گفت: **"بگذارید برود"** ای کاش چنین دستوری نمی‌داد ۰۰۰» (تجربه ۲۸ مرداد ص ۲۸۲ و ۲۸۳)